

مهدی صالحی  
دبیر ادبیات فارسی  
درق جاجرم

# از میانش خنده اهل خلق را

## چکیده

در کتاب ادبیات فارسی ۱ (گروه مؤلفان، ۱۳۸۷) حکایت تمثیلی بقال و طوطی از مثنوی معنوی مولوی آمده است. موضوع حکایت قیاس و نالاستواری آن است. در این بحث ضمن اشاره‌ای به «تمثیل» و «قیاس»، حکایت مثنوی با حکایت مأخذ، که مصیبت‌نامه عطار است، سنجیده و تحلیل می‌شود.

## کلید واژه‌ها:

قیاس، تمثیل، زمینه معنایی، قصه‌پردازی، شخصیت‌پردازی.

## تمثیل

یکی از راه‌های توضیح مطلب و اقناع مخاطب آوردن تمثیل است. «تمثیل (Allegory) عبارت است از ارائه یک موضوع تحت صورت ظاهر موضوع دیگر. این اصطلاح به عنوان یک شیوه ادبی عبارت از بیان یک عقیده یا یک موضوع نه از طریق بیان مستقیم بلکه در لباس و هیئت یک حکایت ساختگی که با موضوع و فکر اصلی از طریق قیاس قابل مقایسه و تطبیق باشد... تمثیل، مثل استعاره، مفاهیم روحانی و روان‌شناسی یا مفاهیم روشن‌گرانه انتزاعی را به زبان مادی و ملموس بیان می‌کند» (پورنمداریان ۱۳۶۸: ۱۱۶ و ۱۱۷). به عبارت دیگر، «تمثیل بیان حکایت و روایتی است که هر چند معنای ظاهری دارد اما مراد گوینده معنای کلی دیگری است.» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۳۰۵) و آن گونه که استاد شفیعی کدکنی آورده، «بیش‌تر در ادبیات روایی است.»<sup>۱</sup> مولوی نیز از حکایت‌های تمثیلی فراوان بهره برده است و مثنوی سرشار از حکایت‌های تمثیلی است.<sup>۲</sup>

## قیاس

از جمله مسائلی که مولوی به آن پرداخته «قیاس» است. دیدگاه او در این باره در برخی حکایات آمده است. از جمله در حکایتی از مگس می‌گویند:

آن مگس بر برگ کاه و بول خر  
هم‌چو کشتی‌بان همی‌افراشت سر

(۱۰۹۰/۱)

البته مولانا خود از قیاس بهره می‌گیرد و «با آن که خود در استدلال غالباً به



انواع قیاس اعتماد دارد، در مسائل الهی قیاس منطقی را تخطئه می‌کند و اشتغال بدان را میراث ابلیس تلقی می‌کند.» (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۴۳۹) و از آن به «قیاس بلیسانه» یاد می‌کند که در نظر مولانا زشت‌ترین و رسواترین گونه قیاس است. در یکی از قصص مثنوی آ‌ متهم از به شاکی خشمگین می‌شود و سخن او را درباره خود، قیاسی بلیسانه می‌داند:

گفت کورم خواند زین جرم آن دعا

بس بلیسانه قیاس است ای خدا

(۲۳۶۰/۳)

در قصه «به عیادت رفتن کر بر همسایه رنجور خویش» (۳۳۷۴/۱) کر جواب‌های قیاسی از پیش آماده می‌کند اما هنگام ملاقات بیمار پاسخ‌های همه نتیجه عکس می‌دهد؛ زیرا:

کر قیاسی کرد و آن کز آمده است

و حاصل این که:

از قیاسی که بکرد آن کر گزین

صحبت ده ساله باطل شد بدین

(۳۳۸۵/۱)

و سپس در عنوان بعدی قیاس در برابر نص را «قیاسک ابلیس» می‌داند و می‌گوید: «اول کسی که در مقابله نص قیاس آورد، ابلیس بود»

اول آن کس کین قیاسک‌ها نمود

پیش انوار خدا ابلیس بود

گفت: نار از خاک بی‌شک بهتر است

من ز نار و از ظلمت اکر است

پس قیاس فرع بر اصلش کنیم

از ز ظلمت ما ز نور روشنیم

(۳۴۱۲/۱)

مولانا قیاس را وقتی می‌پذیرد که دلایل روشنی در دست نباشد. البته همین قیاس نیز محدود است. در امور الهی قیاس را نمی‌پسندند و آن را قیاسی بلیسانه می‌داند که باعث شد ابلیس در برابر خدا به استدلال بپردازد و از سجده سر باز زند.

«حکایت بقال و طوطی» از حکایت‌های تمثیلی مثنوی

است (مثنوی، ۱: ۲۴۸). در این حکایت، مولوی قیاس باطل را شرح می‌دهد و از کسانی که در امور الهی به این گونه قیاس پناه می‌برند انتقاد می‌کند. این حکایت از جمله حکایت‌هایی است که «در افواه و یا در ادب عام‌پسند اقوام دیگر نیز با اندک تفاوت نظیر دارد... طرفه آن است که در بعضی نواحی اروپا، از جمله فرانسه، قصه‌هایی مشابه در باب همچو طوطی یا زاغچه‌ای هم هست که مثل طوطی مثنوی قیاس وی موجب خنده می‌شود و آن چه را در این قیاس‌ها مایه اشتباه است، به‌طور بارزی نشان می‌دهد. از جمله، در ولایت نورماندی، قصه‌ای هست که طوطی در آن جا تعلق به صاحب مهمان‌سرای دارد که قفس آن را در بیرون مهمان‌سرا می‌آویزد. و چون رهگذران شوخ بیکاره به وی آموخته‌اند که

معلوم می‌دارد شراب این‌جا ناگوار است.<sup>۷</sup> و البته تکرار دائم آن از جانب طوطی مشتریان را از مهمان‌سرا دور می‌سازد، صاحب مهمان‌سرا سرانجام روزی به خشم می‌آید و طوطی را به آب می‌اندازد و بالاخره از تضرع و فریاد مرغ به رحم می‌آید و وی را بیرون می‌آورد تا در کنار آتش پر و بال خود را خشک کند. در همان هنگام، بره‌ای هم که از اتفاق به آب افتاده است و از سراپایش آب می‌چکد، در کنار آتش هست و خود را خشک می‌کند. طوطی که حرارت مطبوع آتش خوف و هیجان را از یادش برده است، روی به بره می‌کند و با حیرت و هیجان فریاد برمی‌آورد که آیا تو هم گفته‌ای شراب این‌جا ناگوار است. این که قصه در فرانسه صورت‌های مختلف و حتی یک روایت مکتوب متعلق به حدود سنه ۱۳۷۲ میلادی دارد، نشان می‌دهد که منشأ عامیانه دارد و لابد از سرزمین طوطی خیز هند یا شرق نزدیک بدین نواحی آمده باشد» (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۳۲۰). نیکلسون، شارح فقید مثنوی، نیز معتقد است: «این داستان مثنوی را نخستین مأخذ شرقی می‌دانیم که در ادبیات غرب راه یافته و در فرهنگ عامه تأثیر کرده و به وسیله چندین نفر ترجمه شده است: الف Clouston ترجمه‌های متعددی از آن را ذکر کرده است. برای بینش بیش‌تر به کتاب «گل‌هایی از باغ ایران» صفحه ۱۱۵ مراجعه شود. ب christensen در کتاب «داستان‌های ایرانی در زبان عامیانه» صفحه ۶۴ به آن اشاره نموده است.» (نیکلسن، ۱۳۶۹: ۲۰۳)

پیش از مولوی این حکایت در مصیبت‌نامه عطار نیز آمده است و چه بسا مولوی آن را از مصیبت‌نامه گرفته باشد. (عطار نیشابوری، ۱۳۸۶: ۳۷۴) اما آن را باز آفرینی کرده و هماهنگ با اندیشه خود از آن حکایتی متفاوت ساخته است. اینک باز آفرینی مولوی را در عناصر زیر بررسی می‌کنیم.

### زمینه معنایی

آن چه در هر دو حکایت مشترک است، سکوت و به سخن آمدن طوطی است اما زمینه معنایی در دو حکایت بسیار متفاوت است که این خود عامل اصلی در نتیجه‌گیری متفاوت دو راوی از حکایتی مشابه است.

عطار این حکایت را تمثیلی می‌آورد، برای اثبات این سخن که:

دوستی نبود که هنگام بلا

از خلیل خویش یاد آید تو را

گر تو را نقد است در خلت مقام

نقد جانست ذکر حق یابد مدام

اما مولوی در پایان داستان شاه و کنیزک «در بیان آن که کشتن و زهر دادن مرد به اشارت الهی بود، نه به هوای نفس و تأمل فاسد» و این که:

در روایت مثنوی  
حکایت بر اساس  
سلسله علل پیش  
می‌رود. هر حادثه  
معلول حادثه  
پیشین و در عین  
حال علت واقعه  
پس از خود است.  
چون طوطی  
نکته‌دان و حاذق  
است، پس نگهبان  
دکان می‌شود.  
سپس «جست  
از صدر دکان  
سوپی گریخت»  
و با این جستن  
شیشه‌های روغن  
گل را ریخت»  
به همین دلیل  
خواجگاهش «بر  
سرش زد و  
گشت طوطی کل  
ز ضرب» و بعد  
«روزی چندی  
سخن کوتاه کرد»  
و... سلسله علل  
روایت مثنوی  
بیش از سلسله  
علل در روایت  
عطار است.

«حکایت بقال و طوطی» از حکایت‌های تمثیلی مثنوی است. (مثنوی، ۱: ۲۴۸)

در این حکایت، مولوی قیاس باطل را شرح می‌دهد و از کسانی که در امور الهی به این‌گونه قیاس پناه می‌برند انتقاد می‌کند. این حکایت از جمله حکایت‌هایی است که «در افواه و یا در ادب عام‌پسند اقوام دیگر نیز با اندک تفاوت نظیر دارد...»

کشتن مرد بر دست حکیم نه بی‌اومید بود و نه ز بیم او نکشتش از برای طبع شاه تا نیامد امر و فرمان اله (۲۲۴/۱)

می‌کوشد «نیک بدنما»ی شاه را توجیه کند و توضیح دهد و پس از ۲۴ بیت توضیح و توجیه شاید باز احساس می‌کند شنوندگان محضرش قانع نشده‌اند. پس دلیل قانع نشدن و تردید آن‌ها را این‌گونه گوش‌زد می‌کند:

تو قیاس از خویش می‌گیری و لیک دور دور افتاده‌ای، بنگر تو نیک «قتل زرگر مشکلی پدید می‌آورد که چگونه پادشاهی بر خوردار از ملک دین به تلف نفسی راضی می‌گردد و این جاست که مولانا بحث مفصلی در تفاوت عمل مرد کامل و مردم ناقص می‌کند... پس، نتیجه این می‌شود که مرد خدا را با مرد هوا قیاس نباید کرد و بدین مناسبت قصه بسیار دل‌کشی از طوطی و بقال در نظم می‌آورد.» (فروزانفر، ۱۳۷۵: ۴۸ و ۴۹) و در خلال آن می‌خواهد «نشان دهد که حتی با رهایی از تعلقات عالم حسی هم روح، که طوطی رمزی از آن محسوب است از اشکال قیاس مبنی بر تقلید و از آن چه آفت عقل محض عاری از ایمان است ایمن نیست.» (زرین کوب، ۱۳۸۴: ۶۹)

### قصه پردازی

عطار حکایت را در ۱۴ بیت تمام می‌کند و بعد از آن چهار بیت نتیجه‌گیری و اندرز است اما حکایت مولوی ۱۶ بیت است و نتیجه‌گیری و تحلیل قصه تا ۶۱ بیت بعد ادامه می‌یابد. البته این نتیجه‌گیری طولانی به توجیه عمل شاه در قصه «شاه و کنیزک» نیز ارتباط دارد. با این‌که ابیات اصل قصه در هر دو اثر تقریباً به یک اندازه است، وقایع قصه مولوی بیش‌تر از قصه عطار است در هر دو حکایت خواجه تلاش می‌کند تا طوطی را به سخن گفتن تشویق کند؛ با این تفاوت که در روایت مصیبت‌نامه مشخص نیست که چرا طوطی لب‌زگفتار بسته است اما مولوی پیش از نشان دادن تلاش بقال برای به سخن درآوردن طوطی، از دو واقعه یاد می‌کند؛ یکی این‌که طوطی:

جست از صدر دکان سویی گریخت شیشه‌های روغن گل را بریخت (۲۵۱/۱)

و واقعه دیگر که سبب سکوت طوطی شده است:

دید پر روغن دکان و جامه چرب بر سرش زد گشت طوطی کل ز ضرب روزکی چندی، سخن کوتاه کرد مرد بقال از ندامت آه کرد (۲۵۴/۱)

این دو حادثه یا چیزی شبیه به آن‌ها در روایت مصیبت‌نامه وجود ندارد.

طوطی روایت عطار پس از سالی و طوطی مثنوی بعد از سه روز و سه شب به سخن می‌آید که حقیقت ماندنی قصه مثنوی

بیش‌تر است. علت سخن گفتن طوطی در قصه مصیبت‌نامه، آتش‌سوزی است که برای نتیجه‌گیری عطار تناسب دارد اما مولوی که می‌خواهد نتیجه‌ای متفاوت از قصه بگیرد، در این قسمت تغییری معنادار ایجاد می‌کند و آن را متناسب با زمینه معنایی و نتیجه‌ای که حکایت را برای آن پرورده است دگرگون می‌سازد. در روایت مثنوی حکایت براساس سلسله علل پیش می‌رود. هر حادثه معلول حادثه پیشین و در عین حال علت واقعه پس از خود است. چون طوطی نکته‌دان و حاذق است، پس نگهبان دکان می‌شود. سپس «جست از صدر دکان سویی گریخت» و با این جستن شیشه‌های روغن گل را بریخت» به همین دلیل خواجه‌اش «بر سرش زد و گشت طوطی کل ز ضرب» و بعد «روزکی چندی سخن کوتاه کرد» و... سلسله علل روایت مثنوی بیش از سلسله علل در روایت عطار است.

### شخصیت پردازی

حکایت مصیبت‌نامه دو شخصیت دارد: طوطی که «چالاک بود» و «زهر با سرسبزیش تریاک بود» مشخص نیست که چرا به مدت یک سال سکوت اختیار کرده است. شخصیت دیگر، خواجه است که یک سال تلاش می‌کند تا طوطی را به سخن وادارد اما موفق نمی‌شود. شخصیت‌های حکایت عطار رویارویی و کنش و واکنش چندانانی ندارند و به دنبال آن وقایعی را در قصه خلق نمی‌کنند. رویارویی آن‌ها فقط یک‌بار آن هم در پایان قصه آمده است. البته حکایت عطار با همین دو شخصیت و وقایع موجود کامل است و به خوبی از عهده بیان مطلب برآمده است.

قصه مثنوی نیز دو شخصیت اصلی دارد: طوطی و خواجه. واگویی‌های مرد بقال شخصیت او را بیش‌تر برای ما آشکار می‌کند. از همین واگویی‌هاست که ما به علاقه خواجه به طوطی و اهمیت طوطی برای صاحبش پی می‌بریم. شخصیت‌های غیراصلی قصه مثنوی یکی جولقی سر برهنه است که از جلوی دکان می‌گذرد و دیگر مردمی که به قیاس نادرست طوطی می‌خندند.

### سخن آخر

هر دو حکایت طرحی سنجیده دارند و حکایت از آغاز تا انجام به یک‌باره نقل می‌شود؛ بدون این‌که راوی از قصه بیرون برود و اندیشه‌اش را در قصه جا دهد. بر خلاف دیگر قصص مثنوی که گاه در لابه لای اندیشه‌های مولوی پراکنده شده‌اند اما حکایت مولانا جان‌دارتر و طبیعی‌تر است؛ زیرا:

طوطی مثنوی شناخته‌شده‌تر از طوطی مصیبت‌نامه است؛ چون بیش‌تر معرفی شده است. به ویژه حضورش در دکان، پشیمانی خواجه از تنبیه او و نذر و فتوح برای به سخن آمدنش او را برجسته‌تر کرده است.